

## هویت و تاریخ

• دکتر علی مرشدی زاد  
عضو هیات علمی دانشگاه شاهد



■ مشکله هویت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدن  
و چند فرهنگ  
■ فرهنگ رجایی  
■ تهران: نشر نی، ۱۳۸۶

هنگامی که از هویت ایرانی سخن می‌گوییم این سؤال پیش می‌آید که هویت ایرانی چیست و چه عناصری این هویت را به وجود آورده‌اند. این هویت در طی زمان چگونه به وجود آمده و در هر دوره‌ای چه عناصری به آن اضافه شده است؟ آیا این هویت را می‌توانیم ارزش‌گذاری کنیم و عناصری از آن را با توجه به الزامات زندگی امروزی و یا با توجه به عقل سلیم و اخلاق مثبت یا منفی ارزیابی کنیم. آیا داوری‌های ما به عنوان کسانی که در درون این فرهنگ زندگی می‌کنیم، صائب است یا اینکه همراه با سوگیری است؟

یکی از کتاب‌هایی که در سال‌های اخیر در باب هویت ایرانیان و با نگاه به تاریخ گذشته ایران به رشته تحریر درآمده است، کتاب مشکله هویت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ است. این کتاب حاصل پژوهش و مطالعات دکتر فرهنگ رجایی استاد دانشگاه کارلتون کانادا است. وی دانش آموخته علوم سیاسی از دانشگاه‌های تهران، اوکلاهما و ویرجیناست و پیش از مهاجرت به کانادا سال‌ها در دانشگاه‌های ایران به تدریس علوم سیاسی اشتغال داشته است. کتاب دارای شش گفتار است. در این کتاب موضوع هویت ایرانی را در دو برش مورد بررسی قرار می‌دهد: در برش نخست به صورت طولی سیر تاریخی شکل‌گیری هویت ایرانی را بررسی می‌کند و در برش دوم، به سراغ مفاهیمی مانند ایران، دین، سنت، تجدد و ایفای نقش در عصر اطلاعات می‌رود و سعی خود را به کار می‌گیرد تا «مشکله»ی این هویت را بازنماید. البته نویسنده در توضیح علت آوردن واژه مشکله چنین ابراز می‌دارد که «مفهوم مشکله را برای عنوان کتاب حاضر به این جهت برگزیده‌ام که بگویم یافته‌های ارائه شده در اینجا حرف نهایی یا تنها پاسخ به پرسش چیستی هویت ایرانی در آستانه هزاره جدید میلادی نیست، بلکه تنها یک صورت از پاسخ به این پرسش است.<sup>۱</sup> ایشان فروتنانه، همصدا با اشرینگر بیان می‌دارد که «شناخت تمدن‌ها به ما نشان می‌دهد که هیچ راه حلی را نمی‌توان مطلقاً درست یا مطلقاً نادرست پنداشت».<sup>۲</sup>

در گفتار نخست کتاب که به طرح مسأله اختصاص دارد، نویسنده به بیان حدود پژوهش خود می‌پردازد. فرهنگ رجایی در این گفتار هویت را

هویت در ابتدا در روانشناسی مطرح شد و سپس به حوزه‌های دیگر علوم اجتماعی راه یافت و در واقع با این پیش فرض تسری یافت که به همان صورتی که می‌توان ویژگی‌هایی را به فرد نسبت داد، می‌توان ویژگی‌هایی نیز برای یک جمع به عنوان یک کل در نظر گرفت

## هویت و تاریخ

عمومی برخوردار است. این نقش تا زمانی ادامه دارد که این دو جنبه یعنی کارآمدی و مقبولیت سست نشده و اسوه مقبول، باز به زبان عبید زاکانی، به «مذهب منسوخ تبدیل نشده است»<sup>۴</sup>

از این تعریف اسوه و نیز از نحوه پردازش مطالب کتاب مشخص نیست که این اسوه آیا ویژگی‌هایی آرمانی است که ملت باید بدان‌ها دست یابد و بزرگان قوم در آثار خود آن را ستوده‌اند، یا آن دسته از ویژگی‌هایی - اعم از مثبت و منفی - است که هم اکنون مردم بدان‌ها گرفته و به آن متّصف شده‌اند. در جایی در پاورقی صفحه ۳۸ نویسنده اسوه را معادل واژه پارادایم قرار می‌دهد که البته این نحوه استفاده از اصطلاح پارادایم نیز با توجه الزامات این مفهوم محل ایراد است. آیا این پارادایم نیز با بحران‌هایی دچار انقلاب می‌شود و آیا همانند پارادایم منسوخ می‌شود و پارادایم جدیدی بر جای آن می‌نشیند و اگر چنین است سخن گفتن از فرهنگ ایران باستان و مؤلفه‌هایی مانند نوروز و...

متمایز از روح و منش ملی در نظر می‌گیرد. این موضوع از سوی عالمان اجتماعی پذیرفته شده است. هویت در ابتدا در روانشناسی مطرح شد و سپس به حوزه‌های دیگر علوم اجتماعی راه یافت و در واقع با این پیش فرض تسری یافت که به همان صورتی که می‌توان ویژگی‌هایی را به فرد نسبت داد، می‌توان ویژگی‌هایی نیز برای یک جمع به عنوان یک کل در نظر گرفت. ولی نباید تصاویری کلیشه‌ای برای مردمان کشورها ساخت، چرا که نتیجه این امر افتادن به دام پیش‌داوری و قضاوت‌هایی از پیش تعیین شده است. نویسنده مقصود خود از ویژگی‌های فرهنگی را «مذهب مختار» می‌نامد و در توصیف آن چنین ابراز می‌دارد:

در اینجا مراد از مذهب مختار، جاری بودن نقطه نظر یا مقوله‌ای است که فلاسفه علم «اسوه» می‌خوانند و اعتبار آن تا زمانی است که از یک سو کارآمدی دارد و به نیازها و چالش‌ها پاسخ کارساز می‌دهد و از سوی دیگر از مقبولیت



صحنه‌ای از جامع‌التواریخ، نقاشی قرن ۱۴ میلادی

تساهل می‌داند و معتقد است نباید این ویژگی‌ها را تنها به یکی از شاهان ایرانی محدود کرد. به عنوان مثال، «رفتار متساهل و رأفت آمیز تنها در عمل سیاسی کوروش مصداق نداشت، بلکه در ایران باستان قاعده رفتار سیاسی بود».<sup>۷</sup> این ویژگی در دوران اسلامی نیز ادامه داشت. نویسنده به نقل از سیاستنامه خواجه نظام الملک و نیز کتاب التاج فی اخلاق الملوک منسوب به جاحظ، شواهدی از این رواداری و تساهل را در دوران اسلامی ذکر می‌کند.<sup>۸</sup>

به اعتقاد نویسنده، دین زردشتی نیز دارای مجموعه دستوراتی بود که مروج و مشوق فردیت عارفانه، تساهل و آزادی بود. تأکید بر فردیت در دین زردشتی از یکسو اجازه نمی‌داد که اربابان دین خود را از دیگران برتر بدانند و از طرفی راه را برای تبدیل دین به یک آیین حکومتی می‌بست. افراد خود هر کدام از طریق پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک به رستگاری می‌رسیدند و به واسطه اربابان دین نیاز نداشتند. البته این سخنان تا حدودی محل تأمل است. این مطلب در مورد دستورات آیین زردشتی صدق می‌کند، ولی روحانیان زردشتی حداقل در اواخر دوران ساسانی به طبقه‌ای تبدیل شده بودند که جایگاهی در سلسله مراتب قدرت داشتند.

در گفتار سوم، که به موضوع این اختصاص دارد، نویسنده دین مردم ایران را از قدیمی‌ترین ایام یکتاپرستی می‌داند و نقل قول جالبی را در تأیید مدعای خود می‌آورد: «ایرانیان نه تنها رسم ندارند معبد بنا کنند، تندیس‌هایی از خدایان برافرازند، و یا محراب بسازند، بلکه حتی کسانی را که به این کارها دست می‌زدند احمق تلقی می‌کند. به نظر من دلیل این رسم در میان ایرانیان این است که آن‌ها مثل یونانیان باور ندارند که خدایان شبیه انسانند».<sup>۹</sup>

مجاورت ایرانیان با دولت - شهرهای آسیای غربی آن‌ها را با مفاهیمی مانند نمایندگی و کارگزاری خدا بر روی زمین، که در اندیشه و عمل آن مناطق جاری بود، آشنا کرد. آن‌ها می‌دیدند که در بین النهرین ارباب معابد و کاهنان چگونه خود را زبان و نماینده خدایان و حکومت‌گران خود را کارگزاران خدایان می‌دانند. دین باوری یعنی اعتقاد به خدایی همه جا حاضر همیشه با فرهنگ ایرانی همراه بود. نویسنده سپس این پرسش را مطرح می‌کند که با وجود تمامی این ویژگی‌ها چه شد که ایرانیان به

سخن از موضوعاتی منسوخ نیست و آیا نباید بگوییم این مقولات به رغم کژکارکردی همچنان ادامه یافته‌اند و آیا با نگاه پارادایمی به هویت می‌توان از تداوم هویت سخن گفت؟

آمارتیا سن در کتاب هویت و خشونت: توهم تقدیر که در واقع پاسخی از سوی یک نویسنده فرهیخته جهان سومی به نظریه رویارویی تمدن‌های ساموئل هانتینگتون است، به انتقاد از تکواری در نگاه هانتینگتون و نویسندگانی مانند او می‌پردازد. مقصود سن از تکواری، فروکاستن ویژگی‌های متعدد و متکثر نهفته در هویت به یک ویژگی خاص مانند دین یا هر کدام از ویژگی‌های دیگر است.<sup>۱۰</sup> نویسنده محترم کتاب مشکله هویت نیز سعی می‌کند از این خطا در امان بماند و به همین دلیل عناصر مختلفی را در پژوهش خود در نظر می‌گیرد. در این کتاب عناصر دین، ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، سنت و تجدد به عنوان مقولاتی تأثیرگذار در هویت یا به عنوان اجزاء و عناصر هویت مورد بررسی قرار می‌گیرند. با وجود این، عناصری مغفول مانده‌اند که اتفاقاً تأثیر به‌سزایی در هویت‌سازی ایرانیان داشته‌اند. به عنوان مثال سکونت یافتن ایل‌ها و استقرار زندگی ایلداری در برهه‌ای از تاریخ ایران زمین واقعیتی است که زندگی ایرانیان را تحت تأثیر قرار داده و هنوز هم این تأثیر پابرجا است. اسطوره‌ها و نمادها نیز از عوامل تأثیرگذار محسوب می‌شوند ولی نویسنده اشاره‌ای بدان‌ها ندارد و در شناخت مشکله جایی بدان‌ها اختصاص نمی‌دهد.

نویسنده در بحث از ایران، ساختار نظام سیاسی ایران را مبتنی بر مفهوم شاه در نظر می‌گیرد و معتقد است که در این مفهوم نوعی آرمان والا و نوعی بزرگی نهفته است که در مفهوم مونارشی مورد نظر غربیان وجود ندارد. این مفهوم چنان در فرهنگ ایرانی ریشه دار بوده است که حتی «شیخ فضل الله نوری دلیل اصلی مخالفتش را با مشروطیت در این می‌دید که می‌گفت امور جامعه ایران، که اکثریت آن مسلمان است، با دو نهاد سامان می‌گیرد، یکی رسالت و دیگری شاهی».<sup>۱۱</sup> ویژگی قره در شاهان باستانی ایران که فردوسی و دیگران به آن اشاره دارند در کنار تربیتی که برای فرزندان خاندان شاهی در نظر گرفته می‌شد، آنان را مستعد این منصب می‌ساخت و از پلیدی دور می‌کرد. نویسنده علاوه بر این، پادشاهان ایرانی را دارای ویژگی فردیت عارفانه و نیز

به اعتقاد نویسنده آن چیزی که باعث شد ایرانیان به اسلام گرایش پیدا کنند، علاوه بر مرکزیت مفهوم توحید در عقاید اسلامی، ایده‌های برابری جویانه موجود در دین اسلام بود که انسان‌ها را فارغ از نژاد و رنگ پوست و... برابر در نظر می‌گرفت

## هویت و تاریخ

آیین زردشتی پشت کردند و به اسلام روی آوردند.

به اعتقاد نویسنده آن چیزی که باعث شد ایرانیان به اسلام گرایش پیدا کنند، علاوه بر مرکزیت مفهوم توحید در عقاید اسلامی، ایده‌های برابری جویانه موجود در دین اسلام بود که انسان‌ها را فارغ از نژاد و رنگ پوست و... برابر در نظر می‌گرفت. این ایده را قبل از آن ایرانیان در اندیشه‌های مزدک دیده بودند و در واقع دین اسلام تداعی کننده ایده‌های مزدکی بود و بدین ترتیب مورد اقبال ایرانیان قرار گرفت.<sup>۱۰</sup> ایرانیان به اعتقاد نویسنده در سه مرحله به تعامل با اسلام پرداختند: در مرحله نخست که مناطقی از جهان به طور کلی در اسلام حل شدند و زبان عربی را پذیرفتند، این اتفاق در مورد ایرانیان نیفتاد. در این مرحله ایرانیان مسلمان شدند، اما با تردید به خلافت گردن نهند و خود به بازیگری پرداختند. آن‌ها در این مرحله مجدداً مفهوم «شاه» را احیا کردند و در علوم اسلامی ایفای نقش کردند.<sup>۱۱</sup> مرحله دوم از زمان صفویه آغاز شد. در این مرحله پس از هزار سال، ایران مستقل و ملی در عرصه جهانی ظهور یافت. همچنین در این دوره هویت تازه‌ای برای ایرانیان شکل گرفت که روزآمد، ایرانی و اسلامی بود و در چارچوب سنت رایج در ایران قرار داشت.<sup>۱۲</sup> سومین مرحله از این تعامل که در دوران اخیر اتفاق افتاد، ایرانیان به تجدّد روی آوردند و تا حدودی به دین پشت کردند. به اعتقاد نویسنده در این دوره که تقریباً از سال ۱۳۴۰ هجری شمسی آغاز شد، دین همانند اواخر دوره ساسانی حکومتی شد و استقلال خود را از دست داد. در نتیجه اسلامیان ایران دین را به ابزاری برای مقابله با این وضعیت درآوردند. دین به اندیشه انقلاب بدل شد. نویسنده معتقد است در این مرحله اسلام‌گرایان نتوانستند تمامی اجزای جامعه ایرانی را جذب کنند.

نویسنده در این گفتار بین سنت و سنت‌گرایی، اسلام و اسلام‌گرایی و نیز تجدّد و تجدّدگرایی تفاوت قائل می‌شود. سنت، اسلام و تجدّد را مثبت قلمداد می‌کند و در مقابل این مقوله‌ها را با پسوند «گرایی» که به معنای تبدیل شدن آن‌ها به ایدئولوژی متصلب و همراه با تعصب است، منفی می‌داند. گفتار چهارم به موضوع سنت اختصاص دارد. همان‌طور که گفته شد، نویسنده میان سنت و سنت‌گرایی فرق می‌گذارد. در ابتدا این گفتار، سخنی از یاریسلاو پلیکان می‌آورد که می‌گوید: «سنت آیین زنده مردگان است در حالی که سنت‌گرایی آیین مرده زندگان».<sup>۱۳</sup> نویسنده با استفاده از این سخن، سنت ایرانی استمرار آن را مطلوب در نظر می‌گیرد و تعصب و تصلب بر سنت‌های منسوخ را ناپسند و درجا زدن و واپس‌گرایی قلمداد می‌کند. وی سنت‌هایی را مفید می‌داند که

عقلانی و کارساز باشند و سنت‌هایی که با این ویژگی‌ها سازگاری ندارند منسوخ هستند و پافشاری بر آن‌ها همان سنت‌گرایی است. اعتدال و میانه روی از مهمترین جنبه‌های میراث سنت در ایران است. نویسنده معتقد است ایرانیان همواره از این اعتدال برخوردار بوده‌اند. البته شواهدی که نویسنده ذکر می‌کند چندان قانع کننده نیست. بخشی از شواهد نویسنده به آثار و منابع ادبی ایرانی مانند گلستان و... مربوط می‌شود که بر این اساس نمی‌توان گفت در جامعه نیز جاری و ساری باشد. شواهدی نیز که درباره جامعه ارائه می‌شود، مانند اعتدال در غذاها و نیز پوشش دلیل متقنی برای آن وجود ندارد. به عنوان مثال نویسنده معتقد است که غذاهای ایرانی غذاهای سالمی هستند. به نظر می‌رسد این سخن چندان با واقعیات سازگاری ندارد. جوامع دیگری هستند که با تغذیه سالمی که به صورت سنتی دارند حتی توانسته‌اند عمر مردم خود را افزایش دهند و این مطلب تا بدانجا که می‌دانیم در مورد جامعه ایران صدق نمی‌کند.

ویژگی دیگر، فتوت و جوان‌مردی است. این سخن را در مورد جامعه ایران می‌توان پذیرفت. البته اینکه در زمان حاضر چقدر از این سنت باقی مانده است محل نقاش است. نویسنده در این قسمت نیز شواهد خود را از گلستان، سمک عیار، و فتوت نامه سلطانی و... می‌آورد و البته آنچه در مورد جامعه ذکر می‌کند اماره‌هایی منفرد هستند که دلیل متقنی را در اختیار ما نمی‌گذارند.

گفتار پنجم به تجدّد اختصاص دارد. از نظر نویسنده، تجدّد «چهارمین بستر از رودخانه پر فراز و نشیب هویت و فرهنگ ایرانی» است.<sup>۱۴</sup> ایرانیان تجدّد را نیز همانند اسلام در حالی پذیرفتند که هیچ نقشی در تولید آن نداشتند. آن‌ها در قبال این تحولات به جای «تحلیل نامه» به نوشتن «حیرت نامه» اشتغال ورزیدند و به جای بازیگری به تماشای تبدیل شدن. در حالی که ایران، اسلام و سنت جزئی از میراث گذشته بودند، تجدّد سابقه چندان در هویت ایرانی نداشت. بنابراین ایرانیان می‌بایست از یک سو این مطلب را به لحاظ ذهنی می‌پذیرفتند که خود در به وجود آمدن این پدیده نقش مستقیم نداشتند. از طرف دیگر باید بر احساس از خود بیگانگی با ابزار دستیابی به آن غلبه می‌کردند. از سوی دیگر باید با عوامل منفی آن به مبارزه برمی‌خاستند. نویسنده دو مفهوم اصلی و مرکزی تجدّد را فردیت مسئول و آزادی معقول می‌داند. وی معتقد است ایرانیان در دو سه دهه گذشته در دستیابی به این دو مقوله موفق نبوده‌اند. به نظر نویسنده مهمترین عامل در ورای جریان‌های مهم معاصر از جمله

در سال‌های پس از انقلاب مشروطیت غرب‌گرایی شتاب بیشتری به خود می‌گیرد و در مقابل واکنشی را به صورت بازگشت به خویشتن و تقبیح غرب‌گرایی به عنوان غرب‌زدگی به دنبال می‌آورد

## هویت و تاریخ



هنر ایرانی، کجبری دوره‌ی اسلامی، یزد

کرد و یا به مسخره گرفت. ابزاری کردن ارزش از همه مضرت‌تر است.<sup>۱۶</sup> کتاب مشکله هویت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ در واقع درآمدی برای مطالعه هویت در ایران محسوب می‌شود. نویسنده به شکلی گسترده و پراکنده به مطالبی می‌پردازد که هرکدام از آن‌ها نیازمند بررسی مفصل است. به‌علاوه مباحثی نادیده گرفته می‌شود که علت این امر تقلیل‌گرایی نویسنده در بحث درباره هر کدام از این مباحث است.

انقلاب مشروطیت، نهضت ملی، و انقلاب ۱۳۵۷، روشن نبودن تکلیف تعامل ایران با تجدد و جایگاه میراث آن در زندگی سیاسی و اجتماعی ایران است. نخستین آشنایی ایرانیان با تجدد از طریق جنگ‌های ایران و روس بود و بنابراین برای فائق آمدن بر نقیصه‌ای که در خود احساس کرده بودند، به اعزام دانشجو به خارج مبادرت ورزیدند. اقدامات عباس میرزا، اصلاحات امیرکبیر و مشیرالدوله و انقلاب مشروطه و اختلاف میان طرفداران سنت و تجدد در هر کدام از این مراحل - به‌ویژه در انقلاب مشروطه - مطالبی است که نویسنده در بحث خود درباره روند تجدد در ایران بدان می‌پردازد. نویسنده این تقابل را تقابل و تمایز میان دو اندیشه مبتنی بر آزادی و مبتنی بر قدرت می‌داند.<sup>۱۵</sup>

#### پی‌نوشت:

- ۱ فرهنگ رجایی، مشکله هویت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ (تهران: نشر نی، ۱۳۸۲).
- ۲ همان، ص ۱۳.
- ۳ همان، ص ۱۴.
- ۴ همان، ص ۳۸.
- ۵ رجوع شود به: آمارتیا سن، هویت و خشونت: توهّم تقدیر، ترجمه فریدون مجلسی (تهران: انتشارات آشیان، ۱۳۸۸)، صص ۴۸-۴۰.
- ۶ رجایی، پیشین، ص ۸۱.
- ۷ همان، ص ۹۳.
- ۸ همان، صص ۶-۹۵.
- ۹ همان، ص ۱۰۶.
- ۱۰ همان، صص ۱۲۴-۱۱۸.
- ۱۱ همان، صص ۱۲۷-۱۲۶.
- ۱۲ همان، ص ۱۳۱.
- ۱۳ همان، ص ۱۳۵.
- ۱۴ همان، ص ۱۶۱.
- ۱۵ همان، صص ۲۲۳-۱۸۵.
- ۱۶ همان، صص ۲۴۳-۲۳۳.

این وضعیت در سال‌های پس از انقلاب مشروطیت نیز ادامه می‌یابد. البته در این دوره غرب‌گرایی شتاب بیشتری به خود می‌گیرد و در مقابل خود واکنشی را به صورت بازگشت به خویشتن و تقبیح غرب‌گرایی به عنوان غرب‌زدگی به دنبال آورد. بدین ترتیب نویسنده انقلاب اسلامی را یکی از این تقابلهای در نظر می‌گیرد.

گفتار ششم به ایفای نقش در عصر اطلاعات اختصاص دارد. نویسنده با این پیش فرض که بشریت دوره یک فرهنگ را پشت سر گذاشته است و عصر جدید عصر ایفای نقش فرهنگ‌هاست، این پرسش را پیش روی خواننده قرار می‌دهد که آیا ایران می‌تواند در این دوره جدید از این فرصت استفاده کرده، به ایفای نقش بپردازد. به اعتقاد نویسنده راه مناسب ایفای نقش و رشد این دوره جدید، همه با هم بودن، به کار بردن ابتکار و نه تقلید، و گریز و دوری از رهیافت ابزاری نسبت به عناصر تشکیل دهنده هویت - یعنی ارزش‌ها - است. هیچ ارزشی را نباید زیر پا گذاشت، ابزاری